

خاتمیت از دیدگاه قرآن

بخش اول

رضا حق پناه

پیش درآمد

مسأله خاتمیت دین و پیامبر اسلام، از مسائل مهم و مورد اتفاق تمام مسلمانان است. سرچشمه این اعتقاد، آیات و روایات است. مهمترین آیه‌ای که بروشنی بر این معنی دلالت دارد، آیه زیر است:

«ماکان محمدٌ أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً»^(۱)

محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

واژه «ختم» در تمام کتب لغت به معنای پایان دادن به چیزی است.

ابن فارس می‌گوید:

«ختم یک معنی بیشتر ندارد و آن، رسیدن به پایان چیزی است و این که مهر زدن به چیزی را ختم می‌گویند نیز از همین باب است، چون همیشه پس از پایان دادن به چیزی

۱. احزاب/۴۰. آیات دیگری نیز وجود دارد که هر چند صریح در این مطلب نیست، اما حداقل اشاره‌ای به خاتمیت دارد؛ مانند: فصلت/۴۲-۴۱، فرقان/۱۰، انعام/۹۹ و ۹۰، نساء/۲۸، اعراف/۱۵۸، انبیاء/۱۰۷.

بر آن مهر می‌نهند»^(۱)

مرحوم مصطفوی پس از نقل اقوال بزرگان لغت در این باره، می‌نویسد:
تحقیق این است که این ماده ریشه واحدی دارد و آن در مقابل آغاز است؛ یعنی کامل
شدن چیزی و به آخر و انتها رسیدن»^(۲)
مفسران قرآن، از آغاز تا کنون نیز جز معنای پایان دادن و ختم نبوت چیز دیگری از
آیه یاد شده استفاده نکرده‌اند.

طبری در ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد:

«خاتم النبیین، یعنی کسی که پیامبری را پایان داد و بر آن مهر نهاد که تا روز قیامت
برای احدی باز نخواهد شد»^(۳)

در تفسیر **تبیان** و **مجمع البیان** نیز به همین معنی آمده است.^(۴)

ابو الفتح رازی می‌نویسد:

«و باز پسین پیامبران تا پنداری که او مهر نبوت است، به نبوت او در بعثت انبیاء را
مهر کردند»^(۵)

ماده ختم در قرآن، علاوه بر آیه یاد شده، در هفت مورد دیگر به کار رفته است که در
همه جا به معنای پایان دادن به چیزی یا مهری که در پایان می‌زنند می‌باشد؛ مانند: ﴿اليوم
نختم علی أفواههم﴾^(۶)

بنابراین، «خاتم» در آیه ۴۰ سوره احزاب، به معنای این است که پیامبر اسلام پایان

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ماده ختم.

۲. سید حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۲۰؛ نیز بنگرید به: شیخ طوسی، التبیان فی علوم
القرآن، ج ۲، ص ۱۰۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۵۵؛ فیروزآبادی، قاموس اللغة، ج ۴، ص ۱۰۲؛
راغب، مفردات، ص ۱۴۲؛ خلیل بن أحمد، العین، ج ۴، ص ۲۴۱؛ دمیری در منظومه‌اش می‌گوید:

و الخاتم الفاعل قل بالكسر
و ما به یختم فتحاً یجری

خاتم به کسر تاء یعنی ختم کننده و به فتح تاء مهری است که به وسیله آن نامه و چیزهای دیگر را مهر

می‌کنند. التیسیر فی علوم القرآن، ص ۹۰؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ص ۳۴۲.

۳. محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۱۲.

۴. شیخ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۳۱۴؛ امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۶۲.

۵. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، ص ۱۶۲؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۱۴.

۶. یس/۶۵.

بخش سلسله انبیا می باشد.

خاتمیت در روایات

روایات فراوانی بصراحت، مسأله خاتمیت را تبیین می کنند، که از باب نمونه به ذکر چند حدیث بسنده می شود:

۱. جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«أَمَّا مِثْلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ كَمِثْلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَكْمَلَهَا وَحَسَّنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ، فَكَانَ مِنْ دَخَلِهَا فَنَظَرَ إِلَيْهَا قَالِ مَا أَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ هَذِهِ اللَّبْنَةِ. قَالَ صلی الله علیه و آله: فَاَنَا مَوْضِعَ هَذِهِ اللَّبْنَةِ خُتِمَ بِي الْأَنْبِيَاءِ.»^(۱)

مَثَل من در میان پیامبران مانند کسی است که خانه‌ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز این که جای یک خشت آن خالی است. هر کس وارد آن خانه می شود و به آن نگاه می کند، می گوید: چه زیباست، جز آن که جای یک خشت، خالی می باشد. سپس فرمود: من جای آن خشت خالیم و پیامبران به وسیله من ختم شده اند.

۲. حضرت امیر علیه السلام با عباراتی نظیر: «امین و حبیبه و خاتم رسله»^(۲) و «ختم به الوحی»^(۳) بر خاتمیت رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرموده است.

در *بحار الانوار*، بیش از سیصد مورد کلمه «خاتم النبیین، خاتم الرسل، خاتم الانبیاء» به کار رفته که بیشترین آنها مربوط به روایات امامان معصوم علیهم السلام و تعداد کمی از تفسیرهای علامه مجلسی و دیگران است و این نشانه شهرت ختم نبوت به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان است.^(۴)

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث منزلت (که در میان شیعه و سنی معروف و مشهور است) فرمود:

۱. امین الاسلام طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۸ و ۷، ص ۳۶۲؛ *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۱۷۹۱، حدیث ۲۵ تا ۲۳؛ محمد حسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۶، ص ۳۲۷.
 ۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۷۳.
 ۳. همان منبع، خطبه ۱۳۳.
 ۴. ناصر مکارم شیرازی، *پیام قرآن*، ج ۸، ص ۴۱۴.

«أنت مِنِّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبئ بعدى»^(۱)
 تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی عليه السلام هستی، جز این که پس از من
 پیامبری نیست.

۴. احادیث بسیاری که می‌گوید: احکام اسلام تا پایان جهان باقی و برقرار است و این
 جز با خاتمیت سازگار نیست؛ از جمله:

«حلال محمد حلال أبدأ الی يوم القيامة و حرامه حرام أبدأ الی يوم القيامة، لا یكون
 غیره و لا یجئ غیره»^(۲)

حلال محمد صلی الله علیه و آله برای ابد حلال و حرامش برای همیشه حرام است. جز این دین،
 دین دیگری نیست و دیگر پیامبری نخواهد آمد.

۵. در حدیث حجة الوداع، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الا فلیبلغ شاهدکم غائبکم لانبئ بعدی و لا أمة بعدکم»^(۳)

گذشته از اصل خاتمیت که مورد پذیرش همگان است، آنچه بیشتر مورد توجه
 صاحب نظران قرار گرفته، مسائل متفرع بر اصل خاتمیت است؛ مانند این که چرا پیامبری
 منقطع شد؟ آیا معنای آن، بی نیازی بشر از وحی است یا سیر دیگری دارد؟ قوانین ثابت
 اسلامی چگونه جواب مسائل متغیر و متحول زمان را می‌دهد؟ حیطة دین و قلمرو آن تا
 کجاست؟

در این مقاله، به این مسائل پرداخته خواهد شد.

جامع و کامل بودن دین و قرآن

جاودانگی و جهانی بودن رسالت قرآن، مستلزم اصل دیگری به نام جامع بودن و
 کمال آن است، چه این که دینی می‌تواند تا ابد بدون تغییر دوام بیاورد که از هر جهت کامل
 و بدون نقص باشد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

۱. سید عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، نامه ۲۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۱؛ شیخ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۸۴.

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^(۱)

● معنای جامعیت

درباره جامع بودن دین، که در قرآن متبلور است، نظرات گوناگونی ابراز شده است. ابتدا باید دید منظور از جامع بودن چیست؟ این نیز مبتنی بر این است که بدانیم هدف از نزول قرآن چیست؟

بدون تردید قرآن کتاب هدایت و انسان سازی است.^(۲) در پیش روی انسان راههای گوناگون برای زندگی کردن و چگونه زیستن وجود دارد و کار دین و نقش وحی، نشان دادن راه درست و نمودن سیر حقیقی و شایسته آدمیان است؛ یعنی قرآن راه چگونه بودن و چگونه زیستن را به انسانها می‌نمایاند.

خداوند، عقل و علوم بشری را بتهنایی در هدایت بشر کافی ندانسته، از این رو، شفاء، نور، هدایت و برنامه زندگی فرستاده تا انسان را به صراط مستقیم هدایت نماید. آیات قرآن، مقصد و متعلق هدایت را بیان می‌کند:

﴿يَهْدِي إِلَى الرِّشْدِ﴾^(۳)

﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالْيَ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۴)

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾^(۵)

بدین سان اگر قرآن را نسبت به اهداف و مقاصد آن بسنجیم، معلوم خواهد شد برای آن اهدافی که نازل گردیده، کامل و بدون نقص است؛ یعنی هر آنچه تا برپایی قیامت برای بشر لازم بوده، از سوی پروردگار تشریح شده است. تعیین محورها و خطوط کلی مسائل و موضوعات دینی و معرفی قرآن به عنوان کتاب هدایت، فرقان، ترسیم کننده امت نمونه و معتدل، به منزله قرینه متصله یا حالیه یا مقامیه‌اند که به جمله «تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» معنای

۱. نحل/۸۹.

۲. ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ بقره/۳، ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هُمْ لِئَی قَوْمٍ﴾ اسراء/۹.

۳. جن/۲.

۴. احقاف/۳۰.

۵. مائده/۱۶.

خاصی می دهند، و آن «تشریح امور دینی برای هدایت و سعادت بشر» است. معنای جامع و کامل بودن قرآن این نیست که یک دائرة المعارف بزرگ است که باید تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیایی، شیمی، فیزیک و... در آن یافت شود. شأن قرآن تبیین این گونه مسائل نیست.

علامه طباطبایی در ذیل آیه یادشده به مسأله جامع بودن قرآن اشاره می کند و برای این که قرآن تبیان هر چیزی باشد، دو شرط یاد می کند: نخست این که بیان آن مسائل مربوط به هدایت مردم باشد. دوم این که، مردم نیازمند آن بیان و توضیح باشند.^(۱)

آیت الله معرفت نیز در تبیین اصل جامع بودن قرآن می نویسد:

«بدون شک ما به جامعیت قرآن معترفیم، و اساساً «الیوم اکملت لکم دینکم» معنای کمال را می رساند، که اسلام و در رأس آن قرآن آنچه را که نیاز بشر بوده به طور کامل عرضه داشته است.

ولی مقصود از جامعیت چیست؟

برخی ادعاها افراطی است و آن این که هر آنچه بشر به آن رسیده یا می رسد، از دستاوردهای علمی، فنی، فرهنگی و... تمام اینها در قرآن بوده یا ریشه اش در قرآن هست و حال آن که چنین ادعایی گزاف و بی اساس است. قرآن اساساً جای این گونه مطالب نیست.

مقصود از کمال و جامعیت، جامعیت در شؤون دینی است (اصولاً و فروغاً)... یعنی آنچه در رابطه با اصول و معارف هست و آنچه در رابطه با بیان احکام و تشریحات هست، به طور کامل در دین مطرح است و رؤوس و پایه های آن در قرآن موجود است، همین و بس.

زیرا قرآن وقتی که ادعای کمال می کند و می گوید: «الیوم اکملت دینکم» از این جهت که روی کرسی تشریح نشسته، چنین ادعایی را می کند نه روی کرسی تکوین... پس اولاً مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند آنچه که در رابطه با شریعت و دین است، اصولاً و فروغاً مطرح کرده باشد.

ثانیاً شأن قرآن و دین این نیست که در اموری که مربوط به یافته های خود بشر است

دخالت کند... زیرا خداوند به انسان عقل و خرد و اندیشه ارزانی داشته و همان روز اول که گفت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» اسماء یعنی حقایق اشیاء، یعنی ما به انسان قدرت پی بردن به تمام حقایق هستی را داده‌ایم... معنی ندارد که بگوییم انسان برای پی بردن به مثلثات هندسه فضایی یا فلان قانون ریاضی، کمک از شارع بگیرد. این وظیفه شارع نیست، بلکه وظیفه شارع این است که برنامه‌هایی طرح کند که انسان زندگی سالم داشته باشد.^(۱)

برنامه‌ای که قرآن ارائه می‌دهد، بسیار گسترده و فراگیر و از جهت تشریح، بسیار عمیق است: هم ترسیم گرا تباط انسان با خداست و هم پاسخگوی مسائل فردی و تنظیم کننده جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی که سعادت او را تأمین می‌کند و در این راه چیزی فروگذار نکرده است. بدین سان گاهی تمام جزئیات مسائل را بیان می‌کند؛ مانند احکام قراردادهای تجارتي (سوره بقره آیه ۲۸۲، بزرگترین آیه و مشتمل بر ۱۸ حکم) و گاهی مسائل را به طور کلی و بدون پرداختن به جزئیات مطرح می‌کند؛ مانند: نماز، حج، زکات و صدقات (توبه/۱۰۳)، امر به عدل و احسان (نحل/۹۰)، اقامه قسط و عدل (حدید/۲۵)، ولایت و رهبری (نساء/۵۹)، امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران/۱۰۴)، جهاد در راه خدا و... و صدها حکم کلی و جزئی دیگر که برای هدایت بشر وضع شده است.^(۲)

معنای «هدایت» بودن قرآن، چشمپوشی از امر حکومت و اداره جامعه نیست، زیرا مکتبی که داعیه جهانی و فراگیر بودن دارد، نسبت به مسأله مهمی چون حکومت و اجرای احکام و شرایط محیط پیروان خویش نمی‌تواند بی تفاوت باشد.

دین در این زمینه اصول و کلیاتی را معین کرده است؛ مانند: حاکمیت قوانین الهی، عدالت و نفی ظلم و ستم، استقلال مسلمانان و اتکا نکردن بر بیگانگان و بسیاری دیگر از مسائل ارزشی و اعتقادی.

۱. محمد هادی معرفت، مجله نامه مفید، سال ۲، ش ۶، ص ۵ به بعد (با تلخیص).

۲. این دستورات هم می‌رساند که تعلیمات اسلام در همه زمینه‌ها، اصالت و استقلال دارد و نیازی به مرتبط ساختن آن با سایر علوم نیست و هم بار مسؤلیت مسلمانان را سنگینتر می‌کند و به آنان می‌گوید با بحث مستمر و پیگیر در قرآن، هر چه لازم دارید استخراج کنید.

دین با این اصول، هم جامع بودن خود را نشان داده و هم زمینه تدوین قوانین اساسی و آیین نامه‌های اجرایی متناسب با زمانهای مختلف و موقعیتهای جغرافیایی گوناگون را فراهم آورده و این کار را بر دوش علما و کارشناسان امت نهاده است.

رمز جاودانگی و جامع بودن قرآن، آن است که خود را در قالب یک زمان محصور و محدود نمی‌کند، زیرا علاوه بر تبیین اصول، تعیین جزئیات و برداشت متناسب با زمان و مکان را به دانشمندان دین می‌سپارد تا فروع مورد نیاز را استخراج نمایند. بر این اساس، قرآن هیچ گاه با تحولات زمانها، دگرگون نمی‌شود و همیشه تازه است؛ گویی برای نیازهای هر زمان نازل شده است.^(۱)

مفسران و مسأله جامع بودن قرآن

مفسران از آغاز تا کنون، بر جامع بودن دین و قرآن تأکید داشته و هر یک نظر خود را در مورد «تبیاناً لکل شیء» به گونه‌ای ابراز کرده‌اند:

ابن عباس^(۲) و ابن مسعود^(۳) (از مفسران نخستین) جامعیت را به جامع بودن در حلال و حرام گرفته‌اند. اما ابو جعفر جریر طبری (م: ۳۱۰ هـ) قلمرو آیه را گسترش داده، می‌نویسد:

«بر تو ای پیامبر نازل کردیم هر چیزی که مردم به آن احتیاج دارند، از شناخت حلال و حرام و ثواب و عقاب و هدایت و ضلالت، رحمت و نیکی به مصدقان و نعمت بر مکذبان»^(۴)

شیخ طوسی (م: ۴۶۶ هـ) در تبیان^(۵)، طبرسی (م: ۵۴۳ هـ) در مجمع البیان^(۶) و زمخشری

۱. چنان که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است: «لم يجعله لزمان دون زمان، فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض.» محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۳.
۲. ابن عباس، تنویر المقیاس، ص ۲۲۹.
۳. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۴، ص ۱۰۸.
۴. همان منبع.
۵. شیخ طوسی، التبیان، ج ۶، ص ۴۱۸.
۶. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۱.

(م: ۵۳۸هـ) در کشاف^(۱)، جامع بودن قوانین قرآن را بیان کرده، می‌گویند:

«تبیاناً لكل شیء» یعنی قرآن در مقام بیان هر مشکلی است و منظور از هر مشکل، مشکلاتی است که مربوط به امور دین باشد. این روشنگری گاه در نفس آیات قرآن است که یا بصراحت آمده و یا به نحو کلی، و گاه روشنگری آن را به پیامبر اکرم ارجاع داده است: ﴿لَتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^(۲)

فخر رازی نیز ضمن بحث مفصل اثبات می‌کند که مقصود از آیه بالا، تبیان در محدوده احکام دینی و آنچه مربوط به هدایت است می‌باشد. آن گاه می‌گوید قرآن در مسائل عقاید و احکام، جامع و کامل است و در لابلای این مطالب و ارشادات، نکاتی مربوط به علوم و معارف دیگر نیز وجود دارد.^(۳)

بیضاوی در انوار التنزیل^(۴) و قرطبی در تفسیرش^(۵) همانند این سخن را یاد کرده‌اند. نیز آلوسی در تفسیر روح المعانی بتفصیل به این بحث پرداخته است. او پس از توجه به این که ادعای جامع بودن قرآن به معنای در بر داشتن تمام دقایق علوم، برای یک محقق چه اشکالاتی را در پی دارد، می‌گوید:

قرآن بیانگر هر چیز است، آن هم بایبانی روشن و تمام، اما در اموری که متعلق به امر دین باشد...

وی در پاسخ این که چرا قرآن بسیاری از احکام را به طور جزئی بیان نکرده و به امور تکوین نپرداخته است، می‌گوید:

قرآن بیان بلیغ دارد، اما برخی را خود بیان کرده و نص و روشن است و بعضی را به سنت حواله داده است.

آلوسی در ادامه می‌نویسد:

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲. نحل / ۴۴.

۳. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۹۸.

۴. بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۵۵۱.

۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۴۲.

بعضی گفته‌اند در اصل، واژه کل در این جا به معنای شمول و عمومیت نیست، بلکه برای تکثیر و تفخیم است. تبیاناً لکل شیء؛ یعنی تبیان بسیاری از مسائل، نه همهٔ مسائل ... یعنی مبالغه در بیان.^(۱)

مؤلف تفسیر المنار نیز کامل بودن را به معنای جامع بودن در عقائد و احکام عبادی و معاملات می‌داند و با افزودن ولی و حاکم اسلامی، قوه مجریه، آن را یکی از محورهای کمال و جامع بودن دین می‌شمارد.^(۲)

وی دربارهٔ آیه: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^(۳) می‌نویسد:

«ما چیزی در کتاب خدا از مسائل هدایت مانند اصول دین و قواعد کلی و احکام و حکمتها و ارشاد به بهره‌گیری از نیروی عقلی و بدنی ... را فرو گذار نکردیم.»^(۴)

تفسیر نمونه نیز تأکید می‌کند:

آنچه قرآن برای آن نازل شده و هدف نهایی این کتاب را تشکیل می‌دهد، مسأله انسان‌سازی است و در این زمینه و چهار چوب چیزی فرو گذار نکرده و کامل است. این تفسیر، جامع بودن دین و قرآن را در راستای وظایف مخصوص انبیا در ارائه طریق و نشان دادن راه سعادت و هدایت مردم می‌داند و بیان همهٔ جزئیات اشیاء و علوم و معارف را از شأن قرآن به دور می‌داند.^(۵)

از آنچه یاد شد، این نکته روشن می‌شود که بیشتر مفسران منظور از جامع و کامل بودن قرآن را در دایره مسائل هدایتی می‌دانند و این که سخن از علوم تجربی، طبیعی و فنی، کار قرآن نیست.

اساساً این که قرآن، جامع علوم اولین و آخرین است، و همهٔ دانشها و جزئیات علوم گوناگون را مطرح کرده و به همهٔ پرسشهای مادی و معنوی پاسخ داده است و مشکلی نبوده که حل نکرده باشد، این ادعا با شبهات بسیاری همراه است، چون در واقع می‌بینیم

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۳۲۰-۳۱۴.

۲. رشید رضا، المنار، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۵۷.

۳. انعام/۳۸.

۴. رشید رضا، المنار، ج ۷، ص ۳۹۵.

۵. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

بسیاری از جزئیات احکام را نیز مطرح نکرده است.

البته قرآن به برخی از علوم، اشاره وار می‌پردازد که بیشتر جنبه رهگشایی دارد تا عقل و اندیشه بشر به فعالیت و تکاپو بیفتد. قرآن این روش را برگزیده تا زمینه خلاقیت اندیشه انسان فراهم آید و عقل بشر با بیان همه علوم و معارف، تعطیل نشود. افزون بر این، با بیان نکته‌های علمی هم می‌فهماند که این کتاب، آسمانی و از سوی صاحب علم مطلق آمده، و هم این امور در هدایت بشر تأثیر دارد.

قرآن، برابر بعضی روایات، مشتمل بر چهار مرحله است و دسترسی افراد به معارف گوناگون آن، ممکن است به یک یا چند تا از این مراحل باشد.

بدین سان قرآن معارف بسیاری را در برمی‌گیرد، اما مخاطبان آن در اندازه‌های گوناگونی هستند:

«عن الصادق علیه السلام: کتاب الله عزّ وجلّ علی اربعة اشياء: علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقائق. فالعبارة للعوام، و الاشارة للخواص، و اللطائف للاولياء و الحقائق للانبیاء.»^(۱)

البته باید توجه داشت که همه این مراحل مربوط به معارف هدایتی و رهنمایی به سوی سعادت است، نه علوم تجربی و فنی.

آیت الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

«آنچه مربوط به سعادت بشر است از عقیده و اخلاق و اعمال و دستورات در قرآن بیان شده، اما آنچه مربوط به علوم و صنایع و غیره است، خدای متعال بشر را هوش و استعداد داده که از آنها استفاده نمایند.»^(۲)

پاسخ به یک سؤال

اگر قرآن، تبیان مسائل دینی و تشریح امور هدایتی است و در آن، اعتقادات، اخلاق و مسائل سیاسی و حکومت داری برای اداره جامعه مطرح شده است، چنان که مفسران آیه را این گونه تفسیر کرده‌اند، در برابر، روایات فراوانی وجود دارند که می‌گویند ما علم

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰ و ۱۰۳.

۲. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن.

گذشته و آینده جهان، اخبار زمین و آسمان، احوال بهشت و جهنم و ... را از قرآن استخراج می‌کنیم.^(۱) به عبارت دیگر، روایات از جمله «فیه تبیان کل شیء»، معنایی اعم از تکوین و تشریح را بیان می‌دارند. بنابراین، چگونه می‌توان میان این روایات و آن تفسیر در مورد «تبیاناً لکل شیء» جمع کرد؟

از مجموع روایاتی که در این زمینه رسیده چنین بر می‌آید که آنچه ائمه بیان کرده‌اند، در سه محور دسته بندی می‌شوند:

الف: امور اعتقادی و تبیین اصول دین.

ب: امور عملی و بیان احکام و مقررات شریعت.

ج: امور مربوط به جهان آفرینش و اخبار از گذشته و آینده.

روایاتی که به بیان امور دینی می‌پردازند، با تفسیری که از «تبیاناً لکل شیء» شده تناسب کامل دارند و هر دو در راستای بیان نیازمندیهای هدایتی و عوامل مؤثر در سعادت فرد و جامعه می‌باشند.

همچنین روایاتی که ناظر به احکام عملی هستند، (مانند روایتی که می‌فرماید «حتی خدش الارش» نیز بیان شده است) به تبیین مسائلی می‌پردازند که در سرنوشت جامعه مؤثرند و از این رو با آیه یادشده، هماهنگی کامل دارند.

اما روایاتی که سخن از تکوین و علم به گذشته و آینده جهان به میان آورده‌اند، در

۱. این گونه روایات در کتابهای گوناگون تفسیر در ذیل آیه «تبیاناً لکل شیء» و کتب روایی وارد شده است. از جمله:

* حماد می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمود: نحن والله نعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی العجته و ما فی النار و ما بین ذلك، فیهت انظر الیه، قال فقال: یا حماد، ان ذلك من کتاب الله، ان ذلك فی کتاب الله ثم تلا هذه الآیه ﴿و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء﴾؛ جامع الاخبار و الاثوار، کتاب القرآن، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۱۱.

* امام صادق علیه السلام فرمود: «قد ولدنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا اعلم کتاب الله و فیه بدء الخلق و ما هو کائن الی یوم القیامة و فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر الجنة و خبر النار و خبر ماکان و خبر ما هو کائن، اعلم ذلك، كأنما انظر الی کفی. ان الله یقول: ﴿فیه تبیاناً لکل شیء﴾؛ همان منبع، ص ۱۷۸، ح ۱۳ و نیز بنگرید به: حویزی، فرد المتخلین، ج ۳، ص ۷۴، احادیث شماره ۱۷۲ تا ۱۹۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الاثوار، ج ۲، ص ۱۷۰، ب ۲۲، ح ۸.

واقع مفهوم «تبیان کل شیء» را گسترده و فراگیر ساخته‌اند.

حال، سؤال این است که آیا چنین علمی واقعاً در قرآن وجود دارند یا خیر؟ اگر دین به سعادت انسان توجه دارد و رهنمودهای آن در قلمرو نیازهای هدایتی است، چرا به این علوم اشاره کرده و راه استفاده از آنها چگونه است؟

در پاسخ باید گفت که اشاره قرآن به برخی مسائل علمی و تجربی، از آن روست که خداوندی آن را نازل کرده که خود می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱)

بنابراین، آیا انتظار نمی‌رود که در هنگام سخن گفتن و توجه به جهان هستی و آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر، به چگونگی خلقت آن اشاره‌ای داشته باشد و آنچه از اسرار طبیعت می‌داند به نحو اشاره و کنایه بیان کند. نه این که هدف از کلام، ذکر آن مسائل باشد؟^(۲)

گر چه کتاب، کتاب تشریح است نه تکوین، اما چون پدید آورنده هر دو یکی است، آثار علم نامحدود الهی نیز در کتاب شریفش به نمایش گذاشته شده است.

آن دسته از روایات که می‌گویند علم ما کان و ما یکون را از قرآن استفاده کرده‌ایم نیز در این جهت قرار دارند؛ یعنی حقایق مربوط به کمال و هدایت را ضمن تفسیر قرآن، بیان می‌کنند، زیرا گفتیم که آیه «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» حقایق مربوط به تشریح را بیان می‌کند که هدف نزول قرآن را تشکیل می‌دهد. و اگر امور عرفی، و عادی را بیان می‌کنند به سبب این است که بر همه امور آگاهی دارند؛ یعنی پیامبر و ائمه علیهم‌السلام کارشان فقط بیان مسائل شرعی نیست، بلکه بر همه چیز آگاه و واقف‌اند، لذا بشر را از این جهت نیز هدایت و ارشاد می‌نمایند. البته وظیفه آنان بیان این امور نیست به این معنی که اگر توضیح ندهند در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشند. و لذا به نام «تفضل» نامیده می‌شوند نه یک تکلیف.

برخی به گونه‌ای دیگر از این روایات، پاسخ داده‌اند:

۱. فرقان/۶.

۲. محمد هادی معرفت، مجله معرفت، سال ۲، ش ۶، ص ۵؛ محمد علی ایازی، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی، ج ۱۰، ص ۱۵۳.

قرآن، بطنهای بسیاری دارد^(۱) و هر بطن برای اهلش، حقایقی را تبیین کرده است. از این رو، آنچه روایات مورد بحث در صدد بیان آن است، مربوط به بطنها و لایه‌های زیرین قرآن است، نه ظاهر قرآن و یا بطن اول. در برابر، آنچه از ظاهر جمله «تبیاناً لکل شیء» به دست می‌آید مربوط به ظاهر قرآن و یا بطن اول آن است. بدین سان، هم می‌توان گفت که قرآن در محدودهٔ سعادت و کمال بشر سخن دارد و هم می‌توان مدعی شد که قرآن تمامی حقایق جهان را روشن می‌سازد؛ بیان قرآن به شکل نخست، برای عموم انسانهاست، و به صورت دوم، برای عده‌ای خاص، همانند: اولیای الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام.

شاهد بر این جمع، چند نکته است:

الف: در بعضی روایات، کلمه «نحن» و در بعضی «أنا» یا «أنتی» دارد؛ یعنی ما اهل بیت از راه قرآن به حقایق جهان آشنا شدیم و این علم از اختصاصات اهل بیت است و تا کنون غیر از امامان معصوم کسی مدعی چنین علمی نشده است.

ب: در روایتی از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده:
«ما من شیء إلا و علمه فی القرآن و لکن لا تبلغه عقول الرجال»

همهٔ دانشها و دانستیها در قرآن وجود دارد و لکن فهم و درک آن، در توان عموم مردم نیست.

ج: وجود متشابهات در قرآن، نمونهٔ بارز آن حروف مقطعه است که به تعبیر علامه طباطبائی، این حروف رموزی است بین خدا و رسول اکرم که علم آن از ما پوشیده است و راهی به آنها برای فهمهای عادی نیست.^(۲)

البته وجود متشابه، در قرآن مانع از فهم و تفسیر آن نیست، زیرا متشابه امری است نسبی، چه بسا آیه‌ای برای فردی متشابه و برای دیگری ظاهر باشد. به تعبیر قرآن، راسخان در علم از معنای آن اطلاع دارند و ائمه علیهم‌السلام نیز فرموده‌اند که ما راسخ در علم هستیم، و کسانی که به پیروی از آنان در قرآن تدبر نمایند. اما بسیاری از مسائل باقی می‌ماند که ائمه

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۵.

۲. سید محمد حسین طباطبائی، العیون، ج ۱۸، ص ۶.

از آن با اطلاعند.

د: روایاتی که می‌گویند فهم قرآن به «من خوطب به» اختصاص دارد، چنان که امام باقر علیه السلام به قتاده فرمود:

«انما يعرف القرآن من خوطب به.»^(۱)

امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید:

«قرآن در این بعدش (شهود واقعی) برای کسی تا کنون منکشف نشده است مگر «من خوطب به» و در بعضی ابعادش حتی برای «من خوطب به» منکشف نشده است، فقط برای ذات ذوالجلال جلت عظمته معلوم است ...

جميع ابعاد او برای بشر باز معلوم نشده است و معلوم نیست معلوم شود ...

...به وسیله من خوطب به، به یک عده معدودی از اولیای خدا و ائمه معصومین علیهم السلام تحویل داده شده است و به وسیله آنها یک حدودی که قابل فهم است برای بشر تفسیر شده است ...»^(۲)

بر اساس این دیدگاه، قرآن جامعیت کامل دارد، ولی دست بشر از فهم همه آنها کوتاه است و این نقصی برای درکهای ماست و نه قصوری در جامع بودن قرآن.

آیت الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

«چون قرآن ظاهر و باطنی دارد، و قرآن از آن مخزن الهی که بوده تنزل کرده و همه چیز در آن خزانه‌های او هست، اگر کسی به باطن قرآن، با آن خزانه‌های قرآن در ارتباط بود، به نام رسول صلی الله علیه و آله و به نام امام علیه السلام ... یقیناً از علوم فراگیر طبیعت هم مستحضر و با خبر است.»^(۳)

یکی دیگر از محققان علوم قرآنی می‌نویسد:

«منظور از «تیباناً لکل شیء» همه چیزهایی است که در هدایت و ارشاد دخالت دارد، نه همه چیز دنیا و ذیل آیه که «هدی و بشری للمسلمین» است، مؤید این مطلب است. هر گاه کسی معتقد به جامعیت قرآن باشد، و چون چنین استفاده‌ای برای مردم عادی

۱. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۶۷.

۲. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵۰.

۳. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱، ص ۴۲.

میسر نیست، باید از راه بطون قرآن باشد که طبق اخبار مستفیضه قرآن دارای بطونی است و بدیهی است استخراج معانی از بطون منحصر به پیامبر اسلام و امامان معصوم علیهم السلام بوده و در نتیجه با کمال تأسف، تحصیل چنین علمی از قرآن کریم در زمان غیبت میسر نخواهد بود، و به دوران حضور اختصاص خواهد یافت.

اما علومی از قبیل: احکام، اخلاق، سیاسیات اسلامی و ... که در همه اعصار مورد استفاده می‌باشند، در عصر حضور، نیازمند به امام عصر بوده، و در عصر غیبت نیز این وظیفه به عهده فقهای جامع شرایط واگذار شده است.^(۱)

بنابراین، تمام حقایق در قرآن وجود دارد، و آنچه از ظاهر «تبیاناً لکل شیء» استفاده می‌شود امور مربوط به هدایت، سعادت و کمال انسانها در دنیا و آخرت است. این هدایت مصداقهای گوناگونی دارد، گرچه ما به برخی از آن مصادیق، دسترسی نداشته باشیم و بگویم در نزد اهل آن یعنی «من خوطب به» است. این نه تنها به جامع بودن قرآن آسیبی نمی‌رساند، بلکه از جهتی مؤید آن نیز هست، زیرا علوم و معارف بی‌پایانی را اثبات می‌کند که با پیشرفت کنونی بشر هنوز از آن بی‌اطلاعیم و با سیر تکاملی اندیشه و دانش بشری و تعمق در معانی قرآن، هر روز جنبه‌ای از آن رخ می‌نماید.

اشکالی که بر این دیدگاه ممکن است وارد باشد این است که اگر قرآن تمام این علوم را دارد و به همه روشها اشاره کرده، اما در نزد اهل آن وجود دارد و ما از درک آن ناتوان هستیم، در این صورت برای عصر ما - عصر غیبت - که می‌خواهیم از دین استفاده کنیم، قابل بهره بردن نیست و از این رو برای ما جامع نخواهد بود.

از این رو، به دیدگاه نخست برمی‌گردیم و آن این که منظور از «تبیاناً لکل شیء» به حسب اصطلاح عرفی، تبیین مسائل مربوط به هدایت و سعادت است نه شرح تمام جزئیات علوم. در روایات نیز همین نکته باید مورد نظر باشد.

سخن پایانی

مرحوم علامه شعرانی در تعلیقه خود بر «شرح اصول کافی» ملا صالح مازندرانی در

مورد جامعیت قرآن در ذیل این عبارت: «و جعل لكل شیء حدّاً» یعنی جعل لكل شیء ممّا يحتاجون إليه من الاحكام و الاخلاق و الاعمال و العدل المتوسط بين الافراط والتفريط و غیر ذلك من احوال المبدأ و المعاد و الحشر و النشر، حدّاً معیناً و وضعاً مقدراً لایجوز التجاوز عنه...» می نویسد:

«هذا الذى ذكره الشارح يرفع كثيراً من الاوهام الباطلة و ما يتشكك فيه الجهال من انه ليس جميع العلوم و الصنایع و الاختراعات فى القرآن، ففى اى موضع عنه يوجد كون زوايا المثلث مساوية لقائمتين مثلاً؟ و فى اى موضع منه علاج السل و السرطان و عدد العروق و الاعصاب؟»

و الجواب: ان الغرض من بعث الانبياء تعليم التوحيد و المعارف الالهية و بيان الحشر و النشر و تهذيب النفس و وكل الله لسائر العلوم قوماً آخرين. و القرآن و السنة جامعان لاغراض الدين و ما يُبعث له الانبياء من المعارف الالهية، فان اشير فيها الى علم آخر فهو بالقصد الثانى على سبيل الاعجاز و لو كانوا مبعوثين لتلك العلوم لوجد فى القرآن و السنة تفاصيل علم الطب و الطبيعى لا بالاشارة التى لا يتنبه له احدٌ. و لو كان عنايتهم بعلوم الدنيا لم يكن لهم هذا الشرف و المرتبة و التقرب الى الله كما ليس لمخترعى الصنایع و مكتشفى العلوم و لو كان شرف الكتاب السماوى باشارة مجملة الى مسألة طبية او حكم رياضى، كان كتب ارشميدس و جالينوس اشرف منه لانها تشمل على آلاف من تلك المسائل مفصلة مبينة، فثبت من ذلك أن هذه العلوم الدنيوية دون شأن الانبياء و الائمة عليهم السلام (۱).



مبانی تعلیم و تربیت

در متون دینی

سید محمود مرویان حسینی

موضوع تعلیم و تربیت از مباحث اساسی همه مکاتب الهی و بشری و جمیع علوم انسانی است و متناسب با جایگاه انسان در هر فرهنگ، دیدگاههای مختلفی توسط صاحبان نظران تعلیم و تربیت ارائه شده است.

تعلیم و تربیت تنها عاملی است که تواناییهای انسان را بر خودش نمایان می‌کند و دامنه وجودش را گسترش می‌دهد. در پرتو آن، شخصیت فرد شکل می‌گیرد و با آن، توانایی رسیدن به مقام و مرتبه شایسته انسانی به دست می‌آید. انسان بدون تعلیم و تربیت، بذری را می‌ماند که در زیر خاکها پنهان و در حال پوسیدن است، یا این که خودسرانه روییده و مزاحم و مانع رشد و شکوفایی گله‌ها است.

پیشینه تعلیم و تربیت به قدمت سلسله نبوت و رسالت آسمانی و دامنه تفکر حکیمان و مصلحان بشری می‌رسد.

چه طبیعت اخلاق انسان بر نیکی و خیر نهاده شده باشد (چنان که عقیده رواقیون و پاره‌ای متفکران همچون روسو، افلاطون، پیاژه، کلبیگ، متسکیو ... است) و یا بر شر و